

«کمونیسم برای ما وضعیت اموری نیست که باید برقرار شود، ایده آلی نیست که واقعیت باید خود را با آن تطبیق دهد، ما آن جنبش واقعی را کمونیسم می‌نامیم که وضعیت کنونی امور را ملغی می‌سازد. شرایط این جنبش از مفروضاتی که هم اکنون موجود است، نتیجه می‌شود.»
«ایدئولوژی آلمانی» مارکس

تاریخ قرن بیستم، تاریخ جنبش‌های طوفانی و عظیم کارگران، تاریخ گشت و گذار شیخ کمونیسم بر فرار جهان و بطور متقابل تاریخ سفاکانه ترین، بربرمنشانه ترین و هارترین تهاجمات سرمایه‌داری علیه بشریت است. وظیفه هر کمونیستی است که در واپسین لحظات این سده، به بررسی هر چه ژرف تر موقعیت کنونی جبهه پیکار جاری طبقه کارگر علیه بردگی مزدی و توضیح اساسی ترین وظیفه کمونیست‌ها در این شرایط بپردازد. من طرح نکاتی در این زمینه را دنبال می‌کنم و در این راستا از نگاهی به آرایش قوای طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی در وضعیت حاضر آغاز می‌نمایم. ۱- نظام سرمایه‌داری دیری است که به یکی از ژرف ترین و دهشتناک ترین مراحل انحطاط تاریخی خود پا نهاده است. سرمایه جهانی بطور سراسری و در تمامی بخش‌های خود تنها و تنها از طریق تشدید و توسعه بی‌امان دامنه فقر، فلاکت، بی‌حقوقی، سیه روزی، و نابودسازی بشریت، به بازتولید خود ادامه می‌دهد. این واقعیتی است که توده های عظیم طبقه کارگر در سرتاسر دنیا بطور لحظه به لحظه و در تمامی زوایای زندگی یا شرایط معیشت و کارشان آن را لمس می‌کنند. هیچ دقیقه‌ای از حیات سرمایه‌داری نمی‌گذرد که شمار قربانیان گرسنگی در این نظام بطور سرسام آوری بالا نرود. هیچ دم و بازدمی انجام نمی‌گیرد که در اثنای آن انبوهی از انسان‌ها زیر فشار فقر و فلاکت و سیه روزی ناشی از تشدید استثمار کاپیتالیستی جان خویش را از دست ندهند. تاریخ سرمایه‌داری اساسا تاریخ انفصال هر چه ژرف تر کارگران از محصول کار خویش، تاریخ سلاخی رقت بار کودکان در زیر یوغ بردگی مزدی، داستان سیاه دفن کارگران در اعماق معدن‌ها، تاریخ برپائی هولناک ترین شکنجه گاهها، تاریخ آشویتس‌ها، ویتنام‌ها، تاریخ

ددمنشی نازیست‌ها، پان اسلامیت‌ها، گلیست‌ها، جمهوری خواهان و دموکرات‌ها، و تاریخ وحشیانه ترین جنگ‌های امپریالیستی است. با همه این‌ها فاز کنونی انحطاط سرمایه‌داری، تجسم عینی یک مرحله کاملا جدید در تعمیق بی سابقه دامنه تعرض سرمایه به سطح زندگی و حداقل حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی مردم کارگر و فرودست دنیاست. این فاز با آنچه که پیش از این و بطور مثال در دهه دوم این سده توسط لنین مطرح شده است، تفاوت بسیار زیادی دارد. در اینجا دیگر سخن بر سر این نیست که «تثبیت قیمت‌های انحصاری موجب از بین رفتن انگیزه ترقیات تکنیکی است!» گفتگو پیرامون «تعارض میان انحصار تملک مستعمرات بسیار پهناور با امکان انکشاف کاپیتالیستی رقابت آمیز کشورهای ماوراء اقیانوس» نیست! جوهر فاز کنونی انحطاط سرمایه‌داری به «تشدید برکناری قشر تنزیل بگیران از تولید یا ظهور دولت‌های رباخوار!» مربوط نمی‌شود. ظهور سرمایه مالی، صدور سرمایه، تقسیم اقتصادی و ارضی دنیا یا جنگ افروزی‌های تجاوزکارانه امپریالیستی نیز آینه تمام نمای این مرحله اخص انحطاط نیست. آنچه که در حال حاضر مشخصه واقعی پوسیدگی و گندیدگی همه سویه سرمایه‌داری را تعیین می‌کند، پیوند خوردگی جبری و گریز ناپذیر پروسه بازتولید سرمایه به امحاء خشونت بار حداقل معیشتی موجود توده های کارگر، تشدید و توسعه ثانیه به ثانیه فقر، گرسنگی، فلاکت، بی‌مسکنی، بی‌حقوقی‌های همه نوعی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در سرتاسر جهان و به مثابه پدیده‌ای بی برگشت در صورت بقای سیستم کاپیتالیستی است. نظام سرمایه‌داری تا چند دهه پیش بر متن تعمیق بی‌امان پروسه انفصال کارگران از محصول کارشان، بر متن تشدید مستمر جدائی انسان‌ها از دخالت در سرنوشت حاصل کار و تولید خود و حتی به عنوان نیاز پیشبرد همین روند یا جزئی از الزامات بازگستری سرمایه اجتماعی مجبور بود که به خواست کارگران پیرامون بالا بردن سطح زندگی، بهبود بیمه درمان و امکانات رفاهی، ساختن مدارس و تاسیس بیمارستان‌ها، ایجاد مهد کودک‌ها و مراکز نگهداری سالمندان، برخی حقوق مدنی و آزادی‌های اجتماعی شهروندان، حداقل در گوشه هائی از دنیا گردن نهد. نظام کاپیتالیستی

جنبش کارگری و کمونیسم

ناصر پایدار

حتی همین ظرفیت محدود را نیز تاریخا و برای همیشه از دست داده است. اگر برای درک ریشه های واقعی این وضعیت، تحلیل علمی موقعیت موجود شیوه تولید سرمایه داری یک شرط ضروری است، اما برای مشاهده و قبول آن حتی مراجعه به ساده ترین و رایج ترین گزارشات محافل رسمی بورژوازی نیز تا حدود زیادی کفایت می کند. فقط به چند مورد زیر توجه کنید!

در ایران سطح معیشت و امکانات اجتماعی خانوارهای کارگری فقط در فاصله میان سالهای ۷۶ تا ۹۶، قریب ۷۰ درصد تنزل یافته است. (۱) در سوئد صرفه جوئی دولت از محل محدود ساختن مرخصی استعلاجی کارگران فقط در سال ۹۷، به رقم ۴۴ میلیارد کرون بالغ گردیده است. (۲) در فاصله میان ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، شمار ساکنان کشورهای آمریکای لاتین که زیر خط رسمی فقر زندگی می کنند، از ۴۱ درصد به ۶۲ درصد افزایش یافته است. (۳) میزان سرمایه ای که در حال حاضر بطور سالانه به کشورهای در حال توسعه صادر می شود، ۳۵ برابر سال ۱۹۷۲ است، اما مردم حدود صد کشور از این ممالک بسیار فقیرتر از ۱۵ سال پیش زندگی می کنند. (۴) حدود ۲۵۰ میلیون کودک بین ۵ تا ۱۴ سال فقط در کشورهای موسوم به «جهان سوم!» ناگزیر به تحمل کارهای شاق برای امرار معاش روزانه خویشند. یک میلیون از این کودکان مورد سوء استفاده جنسی قرار می گیرند و از این طریق قربانی می گردند. (۵) حدود یک میلیارد از سکنه در سن اشتغال کره زمین بیکارند، این رقم ۳۰ درصد کل جمعیت در سن اشتغال جهان را تشکیل می دهد. (۶) در هر سال ۱۵ هزار شغل فقط در کشورهای اتحادیه اروپا از بین می رود و این در حالی است که برای کنترل بیکاری در همین سطح موجود، نیاز به ایجاد ۱۵ میلیون شغل در هر سال است. (۷) اگر بخواهیم این نوع آمار و گزارشات را در کنار هم ردیف کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. نکته مهم این است که فحوای این شواهد و اسناد مطلقا در مجرد، توضیح ابعاد استثمار، محرومیت، مصایب و سیه روزی ناشی از تسلط مناسبات بردگی مزدی در جهان خلاصه نمی شود. آنچه که همه این آمار و ارقام با رساترین صدا اعلام می دارند، این است که هر لحظه از بقای سرمایه داری بدون توسل

این نظام به هارترین تعرضات تازه علیه سطح زندگی موجود یا حقوق مدنی و امکانات عمیقا محدود فعلی توده های کارگر دنیا ممکن نیست. این که شیوه تولید کاپیتالیستی با عبور از کدام قانونمندیها و فعل و انفعالات جبری و درونی به مرحله کنونی انحطاط و پوسیدگی فی الحال خود پا نهاده است، در اینجا اصلا موضوع بحث ما نیست. من به این کار در جای دیگری هر چند بطور مختصر پرداخته ام. (۸) اما حتی مستقل از چنان تحلیلی، حتی مستقل از آمار و شواهد رسمی، شاید صرف توجه به اعترافات صریح نمایندگان راست و چپ سرمایه پیرامون ویژگیهای موقعیت حاضر برای جدی گرفتن عمق پوسیدگی و انحطاط کنونی سرمایه داری کافی باشد. جوهر مشترک تمامی این اظهارات آن است که نسل آتی انسان حتی در پیشرفته ترین قطبهای صنعتی دنیای سرمایه داری باید خود را برای یک زندگی بسیار فقیرانه تر و محقرتر و آمیخته با محرومیت افزون تر آماده سازد. در بطن این اظهارات، که در واقع پیام سرمایه به بشریت در آستانه سال ۲۰۰۰ است، واقعیتی بسیار بسیار مهم و جدی نهفته است. «نمک آنقد شور است که حتی خان نیز آن را حس کرده است»، نه فقط امکان زندگی که حتی امکان زنده ماندن انسانها در سیطره نظام سرمایه داری تاریخا سپری شده است. بشریت باید برای فردای خود چاره ای اساسی بیاندیشد. کارگران دنیا باید بدانند که در صورت بقای شیوه تولید کاپیتالیستی، تیغ گرسنگی و فقر و سیه روزی به همان شدت بر گلوی کارگر اروپای غربی فشار وارد خواهد کرد، که امروز سینه کارگر ایرانی و آفریقائی و مکزیکی و روسی را درهم می شکافد. کارگران باید بدانند که با بود و بقای مناسبات بردگی مزدی، نابودی میلیاردها کودک و پیر و جوان در چهار گوشه دنیا و در ابعادی بسیار بسیار عظیم تر از امروز، یک حقیقت جدی و قریب الوقوع است.

۲- جنبش کارگری جهانی در موقعیتی بسیار متشتت، سر درگم، بدون دورنما و کاملا تدافعی بسر می برد. کارگران در همه جای دنیا همسان تمامی دوره های پیش، به اعتصاب، اعتراض، تظاهرات و گاه خیزشهای گسترده و میلیتانت علیه سرمایه داران و دولت آنها ادامه می دهند. اما دامنه این مبارزات در هیچ کجا از تلاش

برای حفظ سطح معیشت موجود یا دفاع از امکانات محدود تکنونی فراتر نمی رود. وضعیت موجود جنبش کارگری اساسا و قبل از هر چیز محصول گذشته معینی است که طبقه کارگر در طول سده بیستم پشت سر نهاده است. گذشته ای که با انقلابات عظیم زیر بیرق کمونیسم، اما با افق سرمایه داری دولتی! پرشورترین مبارزات آزادی خواهانه اما با پلاتفرم برپائی دموکراسی خلق! پیکارهای سترگ در زیر علم و کتل سوسیالیسم، اما در راستای برقراری پارلمانتاریسم! آمیخته بوده است. تاریخ جنبش کارگری بین المللی به ویژه از دهه سوم این قرن به بعد، تاریخ اشغال حیطة پیکار پرولتاریا توسط سوسیال دموکراسی، ناسیونالیسم چپ، سوسیالیسم روسی و در یک کلام سوسیال رفرمیسم بوده است. شکستهای پی در پی جنبش کارگری در این قرن نیز اساسا و بطور واقعی شکست جنبشهای ناسیونالیستی و شکست افقهای اجتماعی سوسیال رفرمیسم است. اما طنز تلخ تاریخ این است که بار سنگین تمامی این شکستها، اینک بر دوش طبقه کارگر جهانی بار است.

روند جاری جنبش کارگری بطور قطع مبین هیچ گسست واقعی خاصی از این تندنسها و جهت گیریها یا از همان گذشته اسفبار نیست. اما پرولتاریا و جبهه پیکار طبقاتی وی علیه سرمایه، اینک با رخدادها و مولفه های سیاسی تازه ای روبرو است. طبقه کارگر ورشکستگی سوسیالیسم روسی را تجربه نموده است. سوسیالیسم خلقی مائوئیستی یا هر شکل دیگری از سوسیالیسم بورژوائی نیز حداقل به همان اندازه سرمایه داری اردوگاهی برایش بی اعتبار شده است. دیگر کمتر کارگری می تواند به امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی و امامزاده پر فریب «استقلال ملی»! دخیل ببندد. سوسیال دموکراسی و سایر احزابی که تا همین امروز بنام کارگران، نظم تولیدی و سیاسی سرمایه را بر طبقه کارگر تحمیل می کنند، حداقل به شیوه سابق قادر به فریب توده های کارگر نیستند. اتحادیه های عریض و طویل کارگری که پیش از این تنها به مثابه بخشی از ساختار دولتی سرمایه، جنبش طبقه کارگر را در چهارچوب تمکین به ماندگاری سرمایه داری راست و چپ می نمودند، امروز به ابزار اعمال تعرضات لحظه به لحظه سرمایه علیه همین دار

و ندار اندک کنونی کارگران مبدل شده‌اند و بر همین اساس جاذبه چندانی برای جلب حمایت پرولتاریا ندارند. این اتحادیه‌ها دیگر حتی ظرفی برای چون و چرا زدن کارگران با سرمایه‌داران بر سر بهبود شرایط کار و سطح دستمزدها نیز نمی‌باشند. بر عکس، تنها خاصیت شان این است که برای تمکین طبقه کارگر به عقب نشینی از دستاوردهای تاکنونی مبارزاتش توطئه نمایند. اتحادیه برای کارگر سال ۲۰۰۰،



سوی یک هیولای ایجاد رعب و وحشت از زندگی بدتر و بدتر، با هدف اجبار وی به قبول تهاجمات و تعرضات توحش بار بورژوازی چیز دیگری را تداعی نخواهد کرد. از این‌ها که بگذریم، خیل عظیم کمونیست‌های دوآتشه‌ای که تا پیش از دهه ۶۰ و ۷۰ یا حداکثر تا قبل از سقوط اردوگاه شوروی برای رسیدن به انتظاراتی از نوع سرمایه‌داری دولتی دموکراتیک، استقرار صنعت ملی، خودمختاری، رفع ستم نژادی و جنسی در چهارچوب سلطه سرمایه و نظایر این‌ها، غریو سرمایه ستیزیشان گوش طبقه کارگر را کر کرده بود، اینک گروه گروه در نوشتن کتاب و مقاله و راه انداختن کنفرانس‌های ضد مارکس و کمونیسم، گوی سبقت از یکدیگر می‌ریابند. اینان نیز دیگر حداقل زیر نام کمونیسم یا جنبش سوسیالیستی پرولتاریا چندان شانس برای فریب طبقه کارگر ندارند. مشغله این جماعت دیگر نه سوسیالیسم بورژوائی که جنگ علیه کمونیسم و مارکسیسم یا در بهترین حالت وصله پینه کردن بازار با سوسیالیسم است. این‌ها مولفه های کم و بیش جدیدی هستند که در کنار انبوه عوامل دیگر مانند بی‌افقی و سردرگمی جنبش کارگری، فشار سهمگین آثار تبلیغات سراسری بورژوازی بین‌المللی علیه کمونیسم، به ویژه بهره‌گیری همه‌سویه سرمایه‌داری از ظهور و سقوط اردوگاه شوروی در پیشبرد این جنجال‌کره تبلیغاتی، مجموعاً مختصات موقعیت موجود جنبش کارگری در عرصه مصاف جاری با سرمایه‌داری را تصویر می‌کنند. در همین جا این نکته را نیز اضافه کنم که ورشکستگی و بی

است؛ اتحادیه‌های کارگری باز هم همراه با سوسیال دموکراسی و احزاب مشابه مستمرا در گوش طبقه کارگر زمره می‌کنند که از پافشاری بر روی حق اعتصاب و بیمه بیکاری و درمان صرف نظر نماید، تا با دادن شانس انباشت افزونتر به سرمایه، خطر بیکاری را چند روزی به تعویق اندازد؛ ناسیونال چپ سابقا کمونیست اگر کماکان اهل سیاست باشد، بطور بی‌وقفه برای بیزار ساختن کارگران از کمونیسم

اعتبار شدن هر چه بیشتر نقش اتحادیه، توسعه دامنه بی‌اعتمادی توده‌های کارگر به احزاب چپ اردوگاهی و سوسیال دموکراتیک یا ناسیونال چپ، دست برداری بسیاری احزاب و گرایشات بورژوائی از تبدیل کمونیسم به ظرف پیشبرد سیاست‌های طبقاتی خود، بدون شک رخدادهائی مثبت برای جنبش کمونیستی طبقه کارگرند. با این وجود هیچ یک از این‌ها به خودی خود و در غیاب یک راه حل شفاف و زنده کمونیستی، هیچ تضمینی برای احتراز توده‌های کارگر از غلطیدن به دام دسیسه‌ها و شگردهای جدید بورژوازی، یا حتی هیچ تضمینی برای جلوگیری از فرو افتادن پرولتاریا به ورطه اطاعت از سیاست‌های احزاب راست سرمایه با خود به همراه ندارند.

پرولتاریا و آترناتیو کمونیستی

جنبش کارگری بطور طبیعی و به مثابه هر جنبش اجتماعی دیگر مستمرا و در هر لحظه از حیات خود آماج نفوذ راه‌حل‌ها، بدیل‌های، افق‌گشایی‌ها و سیاست‌هایی است که از ناحیه احزاب راست و چپ سرمایه یا گرایشات متمایز درون خود طبقه کارگر طرح و تبلیغ می‌شود. این جنبش هم اکنون و با همان مشخصاتی که بالاتر گفتیم، از همه سو در محاصره فراخوان‌ها، ارائه طریق‌ها و پلاتفرم بافی‌هاست. راست سرمایه به وی هشدار می‌دهد که هر گونه بود و بقای توده‌های طبقه کارگر دنیا در گرو تقلاي آنان برای افزودن بر سود سرمایه‌داران است؛ احزاب سوسیال دموکرات همین کارگران را موعظه می‌کنند که وقت فداکاری برای تضمین جاودانگی سرمایه‌داری

تلاش می‌نماید؛ بورژوازی غرب با اشاره به سرنوشت کارگران در اردوگاه سابق، هیستری ضد کمونیستی خود را ثانیه به ثانیه، از طریق تمامی وسائل ارتباط جمعی و با توسل به تمامی امکانات تکنیکی و سمعی و بصری موجود، از زمین و آسمان بر مغز و ذهن توده‌های کارگر فرو می‌بارد؛ احزاب اردوگاهی غیر تواب نیز بطور متقابل با انگشت نهادن بر ادبار و نکبت و گرسنگی و فلاکت میلیاردها انسان در دوزخ سرمایه‌داری نوع غربی، از کارگران می‌خواهند که فراخوان استقرار مجدد سوسیالیسم اردوگاهی بدون دیکتاتوری را جدی بگیرند؛ مارکسیست‌های تائب نوع اروپائی، سمفونی آشتی بازار و سوسیالیسم را برای کارگران ساز می‌کنند و چپ قبلا اروتونیست، دفاع از دموکراسی و پارلمنتاریسم بورژوائی را به عنوان مناسب‌ترین طریق تظلم خواهی توده‌های کارگر از سرمایه‌داران بدانان توصیه می‌نماید؛ در میان این راه‌حل‌های، جریان‌های دیگر چپ نیز هر کدام تحلیل‌ها، پیشنهادات و حرف‌های خاص خود را دارند. عده‌ای مشکل جنبش کارگری را ناشی از بی‌علاقگی کمونیست‌ها به تسخیر قدرت سیاسی می‌دانند! و لاجرم تلاش حزب خویش برای گرفتن قدرت را مساله اصلی چپ در این شرایط تلقی می‌کنند. برخی به این نظر اعتراض دارند و رمز و راز واقعی شکست کمونیست‌ها را به بی‌ارتباطی آنان با کارگران ربط می‌دهند. اینان ساختن حزبی با شمار کارگران افزون‌تر را چاره کار جنبش کارگری می‌پندارند. کسانی هم حل معضل پرولتاریا را در جایگزینی اتحادیه‌های

بد با اتحادیه های بهتر و در جوامعی مانند ایران، ایجاد اتحادیه های غیر دولتی یا کمتر دولتی جستجو می کنند. شماری از اینان ترجیح می دهند که حتی نام اتحادیه شان را نیز شورا بگذارند! گروهی بر این باورند که اصلا کارگران ظرفیت پذیرش راه حل های کمونیستی و پیشبرد اهداف سوسیالیستی را ندارند و حالا، حالا، شاید هم تا چندین دهه دیگر، باید فقط برای سنار و سی شاهی یا ساختن اتحادیه با کارفرمایان و دولت آن ها چون و چرا بزنند! تمامی این گرایشات هم اکنون بطور واقعی در چهارگوشه دنیای سرمایه داری، محسوس یا نامحسوس، فعال یا منفعل، قوی یا ضعیف، حضور دارند و هر کدام برای تبلیغ حرف های خویش در میان کارگران به میزان توانشان تلاش می کنند. من در اینجا اصلا قصد نقد و بررسی این ترزا را ندارم. درباره ارجاع معضل چپ به بی علاقه گیش در تسخیر قدرت دولتی بیشتر در جایی دیگر گفتگو شده است. (۹)

در مورد رابطه میان بن بست نیروهای چپ با کارگری نبودن ساختار حزبی آنان بسیار کوتاه باید گفت که این امر بطور قطع نیم مهمی از حقیقت است، اما نصف حقیقت همواره می تواند دروغی بزرگ باشد. حزب کمونیست بدون اگر و اما باید از کارگران کمونیست تشکیل شود و حزبی که متشکل از کارگران کمونیست نیست، حزب کمونیست کارگران نیز نیست. اما در این میان چند نکته اساسی قابل ذکر است. اولاً در تعریف کارگر نباید از سرمایه داران، سرمایه دارتر بود! نباید به شیوه متعارف بسیاری از چپ ها، پروانه کارگر بودن هر فعال کمونیست جنبش کارگری را که عجالتاً به هر دلیل در حال تولید اضافه ارزش برای سرمایه داران نیست، لغو و بی اعتبار ساخت! ثانیاً نباید به شیوه همان چپ ها بخش وسیعی از طبقه کارگر را باز هم به جرم این که نیروی کارش با سرمایه مولد مبادله نمی شود، از عضویت طبقاتی اش برکنار نمود. ثالثاً به خاطر داشته باشیم که کمونیسم یک جنبش اجتماعی و فراخوانی خطاب به کل بشریت است. رابعا و بالاخره باید گفت که اگر نفس ارتباط کمونیست ها با توده های کارگر برای سازماندهی واقعی جنبش کمونیستی پرولتاریا و پیروزی راستین آن کفایت می کرد، در آن صورت هیچ انتقادی حداقل به عملکرد بلشویک ها منصفانه نبود.

جستجوی کلید رمز مشکلات جنبش کمونیستی در مجرد غیرکارگری بودن ساختار حزبی آن، بدون تاکید بر الزامات اساسی دیگر، شفافیت و پیشروی این جنبش اگر چه با ژست کارگر دوستی غلیظی همراه است، اما در نهایت به منزله نشان دادن تصویر مار بجای واژه واقعی مار است. در رابطه با شور و هیجان سندیکا دوستانه گروه هائی از کارگران نیز تنها نکته ای که می توان گفت این است که یکااش اینان می توانستند برای لحظه ای نقش و سرنوشت اتحادیه های کارگری سوئد، آلمان و فرانسه را مورد تعمق قرار دهند. کاش متوجه می شدند که «اتحادیه مستقل» در هیچ کجای دنیا وجود ندارد. اتحادیه ها در سراسر دنیا ظرف تمکین طبقه کارگر به سلطه سرمایه و بخشی از ساختار دولتی سرمایه داری اند. کاش خود را دقیقه ای در مقابل این پرسش قرار می دادند که اگر اتحادیه های کارگری کانادا و کشورهای اسکانداوی و اروپای غربی در ماشین دولتی سرمایه منحلند، آنان چگونه می خواهند با جامعه مدنی خاتمی، اتحادیه مستقل کارگری بر پای دارند؟!

پیرامون تعارض میان هر کدام از این نظریه پردازی ها با کمونیسم راستین کارگری می توان مقاله ها نوشت، اما پرداختن به این کار مطلقاً موضوع بحث من در اینجا نیست. بالعکس، آنچه که هدف واقعی نگارش این نوشته کوتاه است، اشاره به اصلی ترین وظیفه فعالین کمونیست در شرایط موجود است. کمونیست ها نه در حرف، بلکه در عمل باید بپذیرند که طرح حی و حاضر آلترناتیو طبقاتی پرولتاریا برای محو لغو کار مزدوری، فوری ترین و میرم ترین وظیفه روز جنبش کارگری است. به علاوه، آنان باید بدانند که طبقه کارگر حتی برای فرار از همین تعرض جاری سرمایه نیز سواى توسل به راه حل مشخص و زنده کمونیستی خود هیچ راه چاره دیگری ندارد. گروه های زیادی از چپ زیر فشار تعابیر بازگفته غیر مارکسیستی و مکتبی پیشین، هر نوع بحث پیرامون تبلیغ مستقیم سوسیالیسم را با گفتگوی کهنه «مرحله انقلاب» و مثلاً سوسیالیستی بودن انقلاب بجای دموکراتیک بودن آن تداعی می کنند! اینان مسخ در رسوبات فکری سوسیال فرمیسم، به محض شنیدن نام کارگر و انقلاب کمونیستی در کنار یکدیگر، سخت به وحشت

می افتند و چنین می پندارند که گویا گروهی از چپ های افراطی در تدارک توطئه کودتا علیه نظام سرمایه داری هستند! گویا این چپ های تندرو؟! تمام تلاششان این است که کارگران ناآگاه و فاقد آمادگی را در یک شبیخون علیه سرمایه داری بسیج کنند و نام کار خود را انقلاب کمونیستی بگذارند! شگفتا! کسانی که تمامی صدر و ذیل کمونیست بودن خویش را در جلب هواداری کارگران از شعارهای یک حزب خلاصه می کنند و همین «بضاعت مزجات» را برای پیروزی کمونیسم (بخوان سرمایه داری دولتی) کافی می دانند، اکنون شیون بیا می کنند که مبارزه کمونیست ها برای تسری و توسعه بدیل مشخص کمونیستی به مضمون جنبش جاری توده های کارگر بی توجهی به الزامات پیرویه تدارک انقلاب کارگری است؟!

حرف این گروه ها کاملاً مشخص است. آنان سخت بر این باورند که کارگران دنیا باید حتماً پیرویه آمادگی و تجهیز خویش برای برقراری سوسیالیسم را در اتحادیه ها و در گوش دادن به قصه های هزار و یک شب سندیکالیسم از سر بگذارند! اینان دوست ندارند بدانند که سازمان کار و مدنیت سوسیالیستی یا جامعه سالاری شورائی کمونیستی انسان ها یعنی چه؟ نمی خواهند تعمق کنند که اگر قرار است کارگران عینیت پلید موجود را با چنان بدیل اجتماعی زیست و مدنییتی جایگزین سازند، در این صورت باید هم امروز جنبشی متناظر با تعرض کمونیستی علیه تمامیت سرمایه داری داشته باشند. اگر کمونیسم نه یک مکتب، بلکه یک جنبش عینی در میان طبقه کارگر دنیاست، پس این جنبش در واقعیت مادی خود نیاز به آلترناتیو کنکرت و حی و حاضر دارد. اگر کمونیسم نه یک ایدئولوژی، که جریان مبارزه پرولتاریا برای لغو و محو کار مزدوری است، پس برنامه و خطی مشی این مبارزه نمی تواند مشتئی فرمولبندی های عام مکتبی و لیستی از مطالبات محدود فرمیستی باشد. طرح برنامه و دورنمای سوسیالیستی بدین سیاق، یعنی به شیوه تاکنونی چپ، جریان طبیعی کار گرایشی است که می خواهد حمایت توده های کارگر را وثیقه تسخیر قدرت سیاسی توسط حزب خود و بریائی سرمایه داری دولتی کند. گرایشی که به شکل گیری و توسعه جنبش کمونیستی طبقه کارگر اعتقاد ندارد،

مبارزه برای محو بردگی مزدی را امر توده های کارگر دنیا نمی‌داند و بر همین اساس نیازمند طرح آلترناتیو کنکرت طبقاتی پرولتاریا و توسعه این آلترناتیو به موضوع پیکار جاری کارگران نیست. تاریخ قرن بیستم به همان اندازه که شاهد برآمد و عروج سوسیالیسم بورژوازی است، درست به همان اندازه شاهد انصراف طبقه کارگر و پیشروان کمونیست وی از پیکار مستقیم برای محو کار مزدوری است. این دو دقیقا دو روی یک سکه‌اند. سخن از این نیست که طبقه کارگر جهانی در طول سده مذکور بدون هیچ افقی جنگیده است! نه، مطلقا چنین نبوده است. این جنبش دقیقا افق داشته است و دورنمای پیکار وی همان سرمایه‌داری دولتی بوده است. اما اگر قرار است کارگران نه برای شکل دیگری از کاپیتالیسم، که برای محو رابطه سرمایه پیکار کنند، بنابراین بایستی یک جنبش زنده متناظر با لغو بردگی مزدی داشته باشند. جنبشی که طبیعتا نیازمند برنامه و راه حل خویش، شعارها و مطالبات خاص خود و بالاخره سازمانیابی توده‌ای و حزبی متناظر با الزامات توسعه خویش است. اگر تبلیغ مستقیم سوسیالیسم و طرح راه حل عاجل برچیدن بساط سرمایه در شرایط موجود بزم برخی کمونیست‌ها سخنی کفرآلود و چپ روانه است، این تنها بدان خاطر است که آن‌ها قادر به خروج از دالان‌های تنگ تفکرات اردوگاهی نشده‌اند. کسانی که در توده های کارگر دنیا عجلالتا و تا چند دهه، شاید چند قرن آتی، هیچ ظرفیتی برای فهم کمونیسم نمی‌بینند، طبیعتا حق دارند چنین بیاندیشند. اما کارگران کمونیست نیک می‌دانند که دو راه بیشتر در پیش روی طبقه ما نیست، یا باید هر روز فاز تازه‌ای از فقر و گرسنگی و آوارگی را در زندگی خویش تجربه کنیم و یا اگر نمی‌خواهیم شاهد وقوع چنین فاجعه شومی باشیم، بناچار باید با برنامه و بدیل معین وارد عرصه کارزار شویم. باید به عنوان یک فعال کمونیست جنبش کارگری بطور مثال برای کارگر ایرانی توضیح دهیم که در طول سال ۹۷ میلادی،



حتی در زیر موج سرکش بحران سرمایه‌داری باز هم ۷ میلیون افراد طبقه‌اش با کار خویش در بخش‌های مختلف اقتصاد، تمامی مایحتاج معیشتی، مسکن، درمان، بهداشت، آموزش، امکانات اجتماعی لازم و تمامی وسائل رفاه را برای ۶۰ میلیون آدم تولید کرده‌اند. علاوه بر این، حدود ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ (۱۰) تومن اضافه ارزش به سرمایه‌داران و دولت آن‌ها تحویل داده‌اند. اما با همه این‌ها، همان ۷ میلیون کارگر و خانواده‌هایشان در فقر و بی مسکنی و بی بهداشتی و بی آموزشی و در ورطه هولناک محرومیت از همه چیز با مرگ دست به گریبان بوده‌اند. باید بطور روتین، به زبان کمونیست‌های زمینی، به گونه‌ای محسم و علمی و آماری به کارگران نشان داد که در پرتو کار آنان همه چیز برای همگان به اندازه کافی وجود دارد، اما تا سرمایه‌داری باقی است و تا زمانی که آنان هیچ تسلطی بر محصول کار خود و هیچ دخالتی در تعیین سرنوشت حاصل کار خویش ندارند، هیچ شانس برای رهایی از گرسنگی و فلاکت و ذلت و شکنجه و زندان نیز در انتظار آنان نیست. باید رابطه سرمایه و ریشه‌های واقعی ارباب و محرومیت و سیه روزی کارگران در نظام سرمایه‌داری را به عینه و در فروغ دانش مارکسیستی برای آنان کاوید و همزمان بدیل کمونیستی همین عینیت را در پیش رویشان تصویر کرد. باید نقد کمونیستی هستی موجود را به هستی آگاه کارگران مبدل ساخت. آنان که زمین و آسمان را با جار و جنجال پیرامون ناآگاهی و بی دانشی طبقه کارگر و

رمیدن کارگران از نام کمونیسم بهم می‌یافتند، ایکاش می‌توانستند بفهمند که با فرض درست بودن حرف‌های نادرستشان باز هم چاره کار گشایش افق روشن کمونیستی پیشاروی جبهه پیکار کارگران و سازماندهی جنبش تعرضی کارگران علیه تمامیت سرمایه‌داری است. کاش می‌توانستند دریابند که از درون قانون گرائی و فعالیت‌های رایج سندیکالیستی بطور قطع جنبش لغو کار مزدوری بر پا نمی‌شود. کارگران بدون آگاهی به ریشه‌های واقعی استثماری که می‌شوند و بدون آگاهی به چند و چون نظم نوینی که باید مستقر سازند، نمی‌توانند جنبش طبقاتی نیرومند خود علیه سرمایه‌داری را سازمان دهند. نفس تحمل استعمار و ستم و بی حقوقی به هیچ وجه برای تدارک و تجهیز پیکار طبقاتی کارگران و پایان دادن به بردگی مزدی کفایت نمی‌کند. کارگر ولو این که شدیدترین درجه محرومیت و فشار و استعمار را تحمل نماید، در صورت عدم تسلیح به آلترناتیو زنده سوسیالیستی، می‌تواند راه نجاتش را در هر بیراهه‌ای و در دنباله روی از هر گرایش اصلاح طلب بورژوازی جستجو کند. کاری که طبقه کارگر جهانی در طول یک قرن انجام داده و شکست بعد از شکست را تجربه کرده است. آگاهی کمونیستی بالاترین و اساسی ترین سلاح پیکار مادی پرولتاریاست، این آگاهی نه مقوله‌ای عام و مکتبی، که جریان درک و تعمق آگاه انسان‌ها به شرایط کار و زیست و هستی اجتماعی خویش است. جریان واقعی زندگی توده های کارگر، فرایند جاری فروش نیروی کار به سرمایه، تولید مستمر ارزش اضافی برای صاحبان سرمایه، انفصال عمیق تر و عمیق تر از محصول کار خویش و بالابردن همزمان قدرت سرمایه است. آگاهی طبقاتی پرولتاریا در صورتی آگاهی طبقه اوست که مبین نقد آگاه و کمونیستی هر چه ژرف تر وی نسبت به واقعیات بالا و در همان حال متضمن راه حل زنده و شفاف وی برای رهایی از این شرایط مرگ بار باشد. جنبش توده های کارگر نیز تنها در صورتی جنبش رهایی ساز آن‌ها از

مهلکه توحش سرمایه است که ستون فقرات آن را پیکار مستقیم وی برای رفع وضعیت موجود و راه حل روشن و بالفعل وی برای درهم شکستن مناسبات بردگی مزدی تشکیل می‌دهد. فعال کمونیست جنبش کارگری مجاز نیست که ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی یا هر دولت سرمایه‌داری را با مجرد رفع مانع دموکراسی و تحقق مطالبات صنفی کارگران توضیح دهد، بلکه باید بطور مستدل نشان دهد که جمهوری اسلامی یا هر دولت بالای سر کارگران در همان حال که ابزار اعمال قهر ارتجاعی سرمایه‌داری است، داربست بقای نظم تولیدی، مدنی و سیاسی سرمایه‌داری، چاه ویل محو و بلع محصول کار طبقه کارگر و مظهر بی‌چون و چرای انفصال انسان‌ها از دخالت مستقیم در سرنوشت کار و حاصل تولید خویش است. کمونیست‌ها باید در کنار هر شعار سرنگونی دولت سرمایه‌داری، بلادرنگ طرح جامعه‌سالاری شورائی سوسیالیستی پرولتاریا را بر سر طبقه سرمایه بکوبند. باید به کارگران نشان دهند که تصمیم درباره چه تولید شود و چه چیز تولید نشود؟ این که وسائل تولید چگونه بازتولید گردد؟ محصول کار به چه شکلی توزیع شود؟ و در یک کلام تصمیم درباره هر آنچه که مربوط به برنامه ریزی تولید، نحوه توزیع محصول، یا کلا اداره امور جامعه است، حق مسلم آن‌ها و نه حق هیچ سرمایه‌دار یا دولت سرمایه‌داری است. باید همه تلاش خویش را وقف آن کنند تا طرح این مسائل را جریان روزمره انتظار و درخواست کارگران نمایند، تا کارگران را در راستای طرح این مطالبات در درون شوراهایشان متشکل سازند. تا این شوراها را ظرف گسترش مبارزه کارگران علیه بردگی مزدی و پایه و اساسی برای جامعه‌سالاری شورائی آتی آنان کنند. این آیه شیطانی که حتما کارگران باید تا قبل از سقوط ماشین دولتی سرمایه‌داری از هر نوع خواست فوری متناظر با توسعه پیکار کمونیستی خود احتراز کنند، توسط کدام پیامبر فریبکار و از آسمان کدام مکتب متحجر نازل شده است؟ چه کسی می‌گوید که کارگران در همین وضعیت حاضر حق درخواست زندگی رایگان را ندارند؟! چه کسی بر این باور است که تاکید بر حق مسلم کارگران در تصمیم‌گیری پیرامون این که چه مدت کار بکنند یا نکنند،

در همین امروز، در همین شرایط بقای سیستم کاپیتالیستی، یک اتوبی یا توهم بافی است؟! کارگرانی که امروز چنین زندگی و چنین انتظاراتی را حق محرز و مفروض خود ندانند، چگونه می‌خواهند علیه تمامیت سرمایه‌داری جنگ کنند و چگونه حتی اگر ماشین دولتی سرمایه را درهم بشکنند، سوسیالیسم راستین خویش را مستقر خواهند ساخت؟! منادیان رفرمیسم که مبارزه مستقیم کارگران علیه کار مزدوری را اقدامی غیر مسئولانه و چپ روانه می‌پندارند، در مقابل این سئوالات حتما فریاد خواهند کشید که خواست زندگی رایگان و حق تصمیم‌گیری درباره چه تولید شود و چه تولید نشود و نظایر این‌ها که سوسیالیسم نیست. آنان به راستی که چشم بسته غیب می‌گویند! و از آنجا که خود همواره و در تمامی عمرشان سوسیالیسم را با سرمایه‌داری دولتی تداعی کرده‌اند، در اینجا ناگهان به یاد دفاع از سوسیالیسم می‌افتند! در پاسخ این عده خیلی موزج اما رسا یادآوری کنم که طرح و تبلیغ این مطالبات و تلاش برای تحمیل پاره‌ای از آن‌ها بر بورژوازی، موضوع کار جنبش سوسیالیستی کارگران است. توضیح واضح‌تر است که بدون محو کامل کار مزدوری، بدون محو تبعات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رابطه سرمایه، بدون محو دولت بالای سر کارگران و بدون استقرار جامعه‌سالاری شورائی و سازمان کار سوسیالیستی پرولتاریا، سخنی از سوسیالیسم در میان نخواهد بود. تمامی بحث بر سر این است که کارگران همین امروز می‌توانند آنچه را که رفرمیسم از طرح آن وحشت دارد و سینه چاک‌تر از سرمایه‌داران نسبت به چپ روانه بودنش هشدار می‌دهد، بطور مستقیم طرح و مطالبه نمایند. می‌توانند لغو مالکیت خصوصی و دولتی را موضوع پیکار خود کنند. می‌توانند حق برنامه ریزی تولید و کار، چگونگی توزیع محصول کار، سیاست‌گذاری و رتق و فتق همه امور اجتماعی و تمامی مسائل دیگر از این قبیل را مضمون مبارزه جاری خویش سازند، می‌توانند و باید سازمانیابی شورایی خویش را ظرف پیشبرد این پیکار نمایند، فعالین کمونیست جنبش کارگری و یک حزب کمونیست راستین طبقه کارگر باید در راستای پیشبرد چنین مبارزه و سازماندهی چنین جنبشی تلاش نمایند.

تبلیغ مستقیم کمونیسم بر خلاف باورهای اتحادیه‌چی‌های کمونیست‌نما، نه فقط بی‌توجهی به فرایند تدارک و تجهیز واقعی پرولتاریا برای تسویه حساب نهائی با بورژوازی نیست، که بالعکس تنها طریق موفق، مارکسیستی و کمونیستی این تدارک و آماده‌سازی است. اگر جنبش سوسیالیستی آن چنان که مارکس تصریح می‌کند و آن چنان که شعور هر کارگر کمونیستی آن را به روشنی درک می‌کند، جنبش رفع وضعیت حاضر است و اگر انقلاب کمونیستی در گرو خیزش طبقه‌ای است که «نه فقط علیه شرایط جداگانه جامعه موجود، بلکه علیه نفس شیوه تولید زندگی و کل فعالیت مبنای آن» (۱۱) به میدان می‌آید، در این صورت بدون تلاش همه سویه کمونیست‌ها برای تبدیل راه حل مشخص کمونیستی به محتوای مبارزات روز کارگران نمی‌توان آستان انقلاب واقعی سوسیالیستی طبقه کارگر را دق الباب کرد. آنان که در بررسی معضل «کمونیسم کارگری» به درست بر بی‌ارتباطی تشکیلاتی با کارگران تاکید می‌کنند، اما به غلط توجه به گشایش افق ملموس و بالفعل سوسیالیستی در مقابل طبقه کارگر، مبارزه برای تسری، تبلیغ و توسعه راه حل زنده و عاجل کمونیستی در جنبش کارگری و پیکار مستمر و جامع الاطراف برای سازمان دادن شورائی اعتراض سوسیالیستی پرولتاریا علیه سرمایه را به دست فراموشی می‌سپارند، باید بدانند که نهایتاً فقط برای احیای سنن مرده سندیکالیستی عرق می‌ریزند.

پانوشت‌ها

- ۱- سالنامه آماری رژیم اسلامی؛
- ۲- تلویزیون سوئد؛
- ۳- همان منبع؛
- ۴- کوفی عنان، گزارش سازمان ملل؛
- ۵- آمار سازمان ملل؛
- ۶- سازمان جهانی کار؛
- ۷- تلویزیون سوئد؛
- ۸- سیمای سوسیالیسم ۶؛
- ۹- سیمای سوسیالیسم ۷؛
- ۱۰- سیمای سوسیالیسم ۵؛
- ۱۱- مارکس، ایدئولوژی آلمانی؛

